



مجلس نهم

عقل و عشق در فرهنگ عاشورا

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی مبینی*

مقدمه

عاشورا دانشگاهی بزرگ برای انسان است و می‌توان درس‌های مهمی در آن آموخت. فرهنگ عاشورا، فرهنگی بسیار غنی و پر بار است که جا دارد هر کس در شناخت آن تلاش کند. هنگامی که به تحلیل حادثه عاشورا و عوامل و پی‌آمدهای آن می‌پردازیم، خوب است از این منظر به مسئله نگاه کنیم که فرهنگ عاشورا چه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی دارد و چگونه می‌توانیم خود و جامعه خود را به این ویژگی‌ها آراسته سازیم.

در این مقاله، برآنیم تا یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ عاشورا را یادآور شویم که نیروی محرکه قدرتمندی را برای حرکت در مسیر اهداف بزرگ فراهم می‌آورد.

سؤال

در عاشورا حماسه بسیار بزرگی اتفاق افتاد و امام حسین علیه السلام و اصحاب باوفایش، در سخت‌ترین شرایط، بزرگترین کارها را انجام دادند. این سؤال پیش می‌آید که چگونه

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

آنها در اوج دشواری‌ها و محرومیت‌ها، توانستند حماسه‌ای را بیافرینند که انسان‌های دیگر در شرایط عادی، با داشتن امکانات مناسب قادر به انجام آن نیستند؟ کدام نیرو آنها را در هوای گرم و سوزان عراق، با بدن‌های تشنه به حرکت درمی‌آورد و در برابر حجم انبوهی از دشمن، شجاعت بی‌نظیرشان را زبانه‌زد عام و خاص می‌کرد؟

سؤال فوق از این نظر اهمیت دارد که اگر بتوانیم سرچشمهٔ نیروی اصحاب عاشورا را پیدا کنیم، می‌توانیم به دنبال ایجاد چنین سرچشمه‌ای در وجود خودمان باشیم تا از طریق آن، قدرت انجام کارهای بزرگ را پیدا کنیم. معمولاً خیلی از افراد این سؤال برایشان مطرح است که چرا با اینکه دلشان می‌خواهد در مسیر ارزش‌ها قدم بردارند و از ضدا ارزش‌ها پرهیز کنند، در عمل چندان موفق نیستند و انگیزه‌ای قوی که آنها را به عمل وادارد در آنان وجود ندارد؟ مطالعهٔ عاشورا از این منظر، می‌تواند ما را در دستیابی به چنین انگیزهٔ قدرتمندی که عمل به خوبی‌ها و ترک بدی‌ها را برایمان آسان سازد، کمک کند.

تفاوت انگیزه‌ها و برتری انگیزهٔ ناشی از عشق

برای یافتن پاسخ سؤال فوق، باید بگوییم انگیزه‌های مختلفی وجود دارند که می‌توانند انسان را به سوی عمل سوق دهند؛ ولی نیرویی که هرکدام از این انگیزه‌ها را ایجاد می‌کنند، تفاوت دارد؛ برای مثال، گاهی انسان از روی ترس عملی را انجام می‌دهد، چنان‌که دانش‌آموزی از ترس تنبیه معلم، مشق خود را می‌نویسد، یا خانمی از ترس شوهر خویش، کارهای خانه را انجام می‌دهد؛ همچنین گاهی انسان برای رسیدن به پاداش، عملی را انجام می‌دهد؛ مانند کارگری که برای گرفتن دستمزد، تن به کارهای سخت می‌دهد یا ورزشکاری که برای رسیدن به جایزه‌ای بزرگ، تمرین‌های بدنی دشواری را انجام می‌دهد. اما علاوه بر اینها، گاهی عشق و

محبت، انگیزه کافی برای انجام یک عمل ایجاد می کند. برای مثال، هنگامی که رابطه ای عاشقانه میان زن و شوهر برقرار باشد، هرکدام از آنها به دلیل عشق و محبتشان به یکدیگر، کارهایی را برای هم انجام می دهند؛ زن در خانه با عشق و علاقه به کارهای منزل می پردازد و مرد هم برای انجام خواسته های همسر محبوبش، از صمیم دل تلاش می کند.

در نتیجه، ترس، علاقه به پاداش و عشق و محبت، هرکدام می توانند انسان را وادار به کار کنند؛ اما نیروی انگیزشی ای که هرکدام از اینها ایجاد می کنند با یکدیگر تفاوت دارد و هنگامی که کار ناشی از عشق و محبت باشد، نیروی انگیزشی بسیار قوی تری، از دو مورد اول ایجاد می کند؛ به گونه ای که انجام کار را بسیار آسان تر می سازد. دلیل این است که وقتی انسان از روی ترس یا علاقه به دستمزد کاری انجام می دهد، خود را مجبور به انجام آن کار می بیند و از این رو، خود آن کار برایش لذتی ندارد؛ اما هنگامی که کار ناشی از عشق باشد، نه تنها انسان خود را مجبور به انجام آن نمی بیند، بلکه از انجام آن هم لذت فراوانی می برد.

اختلاف انگیزه ها در عبادت و برتری عبادت ناشی از عشق

مطابق برخی روایات، عبادت و اطاعت خدا نیز می تواند با یکی از سه انگیزه فوق انجام شود؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - خَوْفًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - طَلَبَ الثَّوَابِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - حُبًّا لَهُ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛^۱ بندگان بر سه دسته اند: گروهی خدای - عز و جل - را از ترس

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

عبادت می‌کنند که این عبادت بردگان است و گروهی خدا را برای پاداش عبادت می‌کنند که این عبادت مزدگیران است و گروهی خدا را از روی دوستی و محبت عبادت می‌کنند که این عبادت آزادگان و برترین عبادت است.»^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود، امام صادق علیه السلام به سه نوع عبادت اشاره می‌کنند که عبارت‌اند از: عبادت خوفی، عبادت مزدی و عبادت حبّی. ایشان عبادت بودن دو نوع اول را انکار نکرده‌اند؛ ولی عبادت ناشی از حبّ خدا را برترین عبادت شمرده‌اند.^۱

محبت و عشق کلید حل مشکلات

از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که محبت و عشق، قوی‌ترین انگیزه‌ها را برای انجام عمل فراهم می‌سازد و موجب می‌شود که انسان از انجام کارهای هرچند سخت و دشوار لذت ببرد.

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف^۲

بنابراین، در پاسخ به سؤال جوانی که می‌پرسد چگونه عبادت کردن خدا برآیم آسان می‌شود، باید گفت که آسان شدن انجام عبادت و ترک گناه، با تقویت عشق و محبت به معبود امکان‌پذیر است. انسان باید سعی کند رابطهٔ حبّی با خدا برقرار

۱. نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کنیم و گاهی مورد غفلت قرار می‌گیرد، این است که این‌گونه روایات هرگز اهمیت و ارزش خوف از عذاب خدا و شوق به پاداش‌های الهی را نفی نمی‌کنند. آن چیزی که در روایت فوق و برخی روایات دیگر به آن اشاره شده است، عبادت به دلیل خوف از عذاب جهنم است که در مقایسه با عبادت از روی محبت و عشق الهی، ارزش پایین‌تری دارد؛ وگرنه خود خوف و خشیت از خداوند، ارزش بالایی دارد.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

کند. آنگاه نماز برایش لذت بخش است؛ چراکه در نماز، خوبی‌ها و زیبایی‌های خالق محبوب خویش را به یاد می‌آورد، با او سخن می‌گوید و نیازهایش را در میان می‌گذارد. روزه برایش آسان می‌شود؛ چراکه با روزه از لذت‌های دنیا چشم می‌پوشد تا روحش برای ارتباط قوی‌تر با مولای محبوبش آماده‌تر گردد. آیا یک انسان عاشق حاضر نیست برای ارتباط با معشوقش از لذت‌های دیگر چشم‌پوشد؟

برای اینکه مسئله روش‌تر شود، توجه کنید که چگونه مردم در راه امام حسین علیه السلام با جان و دل خرج می‌کنند و نه تنها برایشان سنگین نیست، بلکه خدا را از بابت این افتخاری که نصیبشان کرده است، شکر می‌گزارند. کسی که غذای نذری می‌دهد، هرگز نمی‌گوید چرا فلان کس از غذای نذری من می‌خورد یا چرا افراد دیگر خرج نمی‌کنند و تنها من خرج می‌کنم. به همین صورت کسی که محبت خالصانه به خدا پیدا کند، هرگز در دادن خمس و زکات مال خودش چون و چرا نمی‌آورد. کسی که راه عشق و محبت به خدا را برگزیند، فقط او را طلب می‌کند، فقط رضایت او را می‌جوید و از هر چه او را از خدا دور کند، بیزار است.

عشق آن شعله‌است که چون برفروخت هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت^۱

چنین کسی از حلال‌های خدا لذت می‌برد؛ چراکه آنها را هدیه و عطیه دوست می‌داند و از حرام‌های خدا تنفر دارد؛ زیرا نارضایتی دوست را در آنها می‌بیند. او همه چیز را بر محک رضای دوست می‌سنجد. به دوستان او عشق می‌ورزد و از دشمنان او برائت می‌جوید.

شایستگی خدا برای عشق‌ورزی

مسئله‌ای که در اینجا باید به آن توجه شود، این است که وقتی گفته می‌شود ما باید

عشق و محبت‌مان به خدا را تقویت کنیم، مراد آن نیست که عشق زوری و محبت تحمیلی به خدا پیدا کنیم؛ بلکه باید توجه داشته باشیم که خدا با صفات زیبا و ارزشمندی که دارد، به بهترین نحو، شایستهٔ عشق‌ورزی است و هر کس بتواند زیبایی‌های خدا را تصور کند، خود به خود عاشق او می‌شود. تنها کافی است که از یک طرف خوبی‌ها و مهربانی‌های خدا را به ذهن آوریم و از طرف دیگر، ضعف‌ها و بدی‌های خود را در نظر بگیریم و آنگاه تقابل شدیدی را که میان خوبی‌ها و زیبایی‌های خدا و بدی‌ها و قصورهای ما وجود دارد مشاهده کنیم و با این حال، رفتار رحیمانهٔ خدا را به خود دریابیم. اباعبدالله الحسین علیه السلام در دعای عرفه، به بهترین نحو این تقابل را بیان کرده است: **يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَجَمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي أَكَمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ أَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْغَيْتَ...**

سپس عکس‌العمل‌های بندگان را در برابر چنین خدای مهربانی یادآور می‌شود: **ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْهَا لِي أَنَا الَّذِي أَسَأْتُ أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ أَنَا الَّذِي عَفَلْتُ أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ وَ أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ أَنَا الَّذِي نَكَلْتُ أَنَا الَّذِي أَفْرَزْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ عِنْدِي وَ أَبْوؤُ بِذُنُوبِي.**

انسان وقتی خوبی‌های بی‌حد و حصر کسی را به خودش یادآور شود، آن هم در شرایطی که خودش نتوانسته، حق آن کس را آن‌طور که شایسته و بایسته است به‌جای آورد، مسلماً به او علاقه‌مند می‌گردد؛ اما نکتهٔ جالب‌تری که دربارهٔ خدا وجود دارد، این است که اگر کسی در مسیر محبت او قدم بردارد، خود خدا هم در این مسیر به او کمک می‌کند. امام حسین علیه السلام در یکی از فرازهای دعای عرفه، به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که خداوند محبت غیرخدا را از قلب دوستانش می‌زداید تا جز او و هر چه متعلق به اوست را دوست نداشته باشند و به غیر او پناه

نبرند: وَ أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَيَّ غَيْرِكَ.

سراسر دعای عرفه، راز و نجوای عاشقانه امام حسین علیه السلام با خداست و در پیشگاه او چه زیبا عرض می کند: «چه دارد آن کس که تو را از دست داده و چه ندارد آن کس که تو را به دست آورده است؟ حقا که محروم است، آن کس که به جای تو به دیگری راضی شود و حقا که زیان کرده است، کسی که از تو به دیگری روی کند. چگونه به غیر تو امید بسته شود و حال آنکه تو احسانت را قطع نکرده ای و چگونه از غیر تو طلب شود با اینکه تو تغییر نداده ای شیوه عطا بخشی ات را؟»

آن حضرت در ادامه دعای عرفه، به نکته قابل توجهی اشاره می کند؛ این که خدا مقام محبت در اولیا را با مقام خوف در آنها، چنان در هم آمیخته که آنها در حالی که شیرینی انس با خدا را آن گونه چشیده اند که به تملق و چاپلوسی در محضرش می پردازند، از هیبت و عظمت او چنان در هراسند که زبان به استغفار و عذرخواهی می گشایند: يَا مَنْ أَدَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُوَاسَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ وَيَا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَائِسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ.

نتیجه آنکه اگر انسان دائم به فکر خوبی های خدا و بدی های خود باشد، راهی جز عشق و محبت به خدا برایش باقی نمی ماند؛ چراکه امکان ندارد انسان این همه زیبایی و خوبی را ببیند و همچنان بی تفاوت بماند. مطابق یکی از آیات قرآن کریم، کسی که ایمان به خدا داشته باشد، محبتش به خدا شدیدتر از محبتی است که مشرکان به معبودهای خود دارند: «... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»^۱. اساساً ایمان به خدا چنین لازمه حبی را با خود دارد. وقتی انسان خدا را با آن صفات زیبایی که دارد، بشناسد و به این شناخت خود ایمان داشته باشد، به او عشق خواهد ورزید. در تفسیر نمونه، در ذیل این آیه آمده است: عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از

کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود؛ بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد و به همین دلیل، آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است، از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر است.^۱

فطری بودن محبت به خدا

نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که محبت به خدا در انسان ریشهٔ فطری دارد و از ابتدای آفرینش، عشق در ما نهادینه شده است. چگونه می‌شود ما آفریدهٔ خدا باشیم و همهٔ وجودمان به او وابسته باشد؛ ولی به او گرایش نداشته باشیم؟ بنابراین، وقتی گفته می‌شود ما باید به خدا محبت بورزیم، مراد این نیست که چیزی از بیرون خود در خود به وجود آوریم؛ بلکه مراد آن است که غبار و زنگار از آینهٔ فطرت خود بزدایم. امام خمینی رحمته الله در یکی از اشعار خود این معنا را بیان کرده است:

ماندانیم که دلبستهٔ اویم همه	مست و سرگشتهٔ آن روی نکویم همه
فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما	در پی غمزهٔ او بادیه‌پویم همه
ساکنان در میخانهٔ عشقیم، مدام	از ازل، مست از آن طرفه سبویم همه
هرچه بوییم ز گلزار گلستان وی است	عطر یار است که بوییده و بوییم همه
جز رخ یار، جمالی و جمیلی نبود	در غم اوست که در گفت و مگوییم همه
خود ندانیم که سرگشته و حیران، همگی	پی آنیم که خود روی به روییم همه

بنابراین، باید از خدا کمک بخواهیم که این سرگستگی و حیرت ما را در مان کند و عشق درونی مان را آشکار سازد.

اساساً هر عشق و محبت دیگری نیز، ریشه در عشق و محبت به خدا دارد؛ چه

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۶۵.

آنکه انسان، ذاتاً عاشق کمال و جمال است و اگر به کسی هم عشق می‌ورزد، به دلیل دیدن برخی زیبایی‌ها در اوست و هنگامی که دریابد هرچه کمال و زیبایی هست از آن خداست، آشکارا درمی‌یابد که این عشق و محبت او، ریشه در عشق به خدا دارد.

به گفته جامی:

دلی کو عاشق خوبان دلجوست اگر داند وگر نی عاشق اوست^۱

نتیجه آنکه اگر انسان فطرتی سالم داشته باشد، به‌طور طبیعی خدا را دوست می‌دارد و نه تنها خدا را، بلکه هر چه متعلق به خداست را هم دوست دارد. دوستی پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت او ﷺ نیز، از اقتضانات فطرت سالم است؛ زیرا این بزرگواران، محبوب‌ترین مخلوقات نزد خدا هستند و طبعاً هر فطرت پاک و سالم به آنها عشق می‌ورزد. برخی روایات نشانه پاک بودن ولادت را محبت به اهل بیت ﷺ دانسته‌اند و مطابق با آنها، اگر کسی از اهل بیت ﷺ بغض و کینه‌ای در دل داشته باشد، باید در پاکی ولادت خود شک کند.^۲

روایات متعددی از معصومین ﷺ نقل شده است که براساس آنها، حبّ و بغض در راه خدا، جزء لاینفک دین و ایمان شمرده شده است و اساساً دین و ایمان با آن یکی دانسته شده است. شخصی به امام محمدباقر ﷺ عرض کرد: «از گناهانم رنج می‌برم و فکر می‌کنم که به سبب آنها هلاک می‌شوم؛ اما وقتی به یاد می‌آورم که شما را دوست دارم، امید به نجات در من زنده می‌شود.» امام باقر ﷺ در پاسخ به او، چنین تعبیر قابل توجهی را می‌آوردند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین جز دوستی و محبت است؟»^۳ از امام صادق ﷺ نیز، عین همین تعبیر نقل شده است.^۱ همچنین

۱. جامی، هفت اورنگ، مثنوی یوسف و زلیخا.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۸۰.

فردی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند که آیا حب و بغض جزء ایمان است؟ امام در پاسخ، ایمان را غیر از حب و بغض در راه خدا نمی‌دانند: «وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ!»^۲

همگام بودن عشق راستین با عقل فطری

اکنون باید مراد خود را از عشق و محبت روشن سازیم تا برخی خلط‌ها و ابهام‌ها برطرف شود؛ چراکه برخی رویکردهای منفی در این زمینه وجود دارد و به‌ویژه برخی افراد، تصویر مثبتی از عشق ندارند و آن را برآمده از شهوات و هواهای نفسانی می‌دانند. باید بگوییم اولاً، مراد ما از عشق، دوست داشتن شدید است و از این رو، عشق از سنخ محبت است؛ با این تفاوت که محبت درجات مختلفی دارد و درجات بالای محبت را عشق می‌نامیم. ثانیاً، عشق و محبت را می‌توان به دو نوع کلی تقسیم کرد: نوع اول عشق و محبتی است که ریشه در ارزش‌ها دارد و بر محور ارزش و کمال می‌چرخد. در این نوع از عشق و محبت، انسان هر موجودی را با توجه به ارزش‌هایی که در اوست، دوست دارد و هرچه ارزش یک موجود بیشتر و بالاتر باشد، دوستی انسان نیز به او شدیدتر است و اگر زمانی، ارزش‌ها در یک موجود از بین برود، دوستی انسان نیز به او از دست می‌رود.

اما نوع دوم، عشق و محبتی است که ارزش‌محور نیست و بر مدار ارزش‌ها نمی‌چرخد. انسان کسی را به هر دلیلی دوست می‌دارد و چون او را دوست می‌دارد، هر کاری که از او سرزند را ارزش‌مند می‌بیند. او نمی‌تواند عیب‌ها و نقص‌های معشوق خود را ببیند و حتی عیب‌ها و بدی‌های او را عین ارزش و کمال می‌بیند؛ چراکه آنها از معشوق او سر زده است. در این گونه عشق، عقل انسان نمی‌تواند

۱. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۱.

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۷۰.

به درستی، ارزش‌های واقعی را از ضد ارزش‌ها تشخیص دهد و در واقع، عشق او در مقابل عقلش قرار می‌گیرد. علی علیه السلام به این‌گونه عشق‌های برآمده از شهوات و هواهای نفسانی اشاره می‌کند: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يُنْظَرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»^۱ کسی که عاشق چیزی شود، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی نادرست می‌بیند و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوات، عقل او را از کار می‌اندازد و دوستی دنیا دلش را می‌میراند.»

چنین عشق و محبتی که عقل انسان را خراب می‌کند و قلب او را می‌میراند که حرمت ارزش‌ها را پاس نمی‌دارد، قطعاً ناپسند است و چه بسا کسانی که دیدی منفی به عشق دارند، چنین مفهومی از آن در سر دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام، عشق و محبت به دنیا را موجب کور، کر و لال شدن انسان می‌داند: «... فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمِي وَ يَصُمُّ وَ يَبْصُرُ وَ يَذِلُّ الرَّقَابَ...»^۲

در نتیجه، درمی‌یابیم چنین محبت‌هایی است که چشم انسان را بر حقایق می‌بندد و عقل انسان را زایل می‌کند.

اما در مقابل، عشق و محبت ارزش‌محور، هرگز در مقابل عقل فطری و خدادادی انسان قرار نمی‌گیرد؛ زیرا عقل اگر بر فطرت سالم خود باقی باشد، همواره ارزش‌ها را تأیید می‌کند.

در نتیجه، وقتی سخن از تقابل عشق و عقل به میان می‌آید، باید دقت شود که کدام عشق و چه نوع عقلی مراد است؟ اگر مراد از عشق، عشقی باشد که ریشه در شهوات و هواهای نفسانی دارد، آری چنین عشقی بر عقل انسان سیطره می‌یابد و نمی‌گذارد عقل به درستی کار کند و ارزش‌ها را از ضد ارزش‌ها تشخیص دهد؛ پس

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶.

عشق برآمده از هوا و هوس‌ها، در مقابل عقل الهی و خدادادی انسان قرار می‌گیرد و آن را زایل می‌کند.

اما اگر مراد از عشق، عشق ارزش‌محور باشد، آنگاه باید مراد از عقل روشن گردد. اگر مراد از عقل، همان عقل خدادادی باشد که بر فطرت الهی خود باقی است، آنگاه این عشق و عقل، هیچ تقابلی با یکدیگر ندارند و هماهنگ هستند. عقل ارزش‌ها را تحسین می‌کند و عشق هم به ارزش‌ها تعلق می‌گیرد؛ اما اگر مراد از عقل، عقل مادی‌گرا باشد، آری با عشق ارزش‌محور در تنافی خواهد بود. انسان‌هایی که عشق به ارزش‌ها دارند و در پی تحقق ارزش‌ها در جامعه‌اند، همواره مورد تخطئهٔ عقل‌های منفعت‌محور دنیا بین قرار می‌گیرند.

متابعت از خوبی‌ها، نشانهٔ عشق راستین

اکنون که عشق را به دو نوع راستین و غیر راستین تقسیم کردیم، هر کس می‌تواند معیاری برای تشخیص عشق‌ها و محبت‌های خود به دست آورد. چنان‌که گفتیم، عشق راستین عشقی است که ریشه در ارزش‌ها دارد و عشق غیر راستین عشقی است که برآمده از هواها و شهوات است؛ بنابراین، معیار تشخیص این دو عشق از یکدیگر، ارزش‌ها هستند. اگر کسی ادعا کند که عشق و محبت راستین به خدا یا هر کس دیگر دارد، برای پی بردن به صدق ادعای او، باید ببینیم چقدر به ارزش‌ها حرمت می‌گذارد و به آنها متعهد است. وقتی عشق و محبت او برآمده از عشق و محبت او به ارزش‌ها باشد، آنگاه خودش باید طبعاً موجودی ارزشی بوده و از ضد ارزش‌ها بیزار باشد.

علاوه بر این، همواره گفته‌اند که عشق و محبت متابعت می‌آورد؛ به این معنا که وقتی کسی را واقعاً دوست داشته باشی، از او پیروی می‌کنی و تلاش می‌کنی رنگ او را بگیری. اگر کسی خدا را واقعاً دوست داشته باشد، طبیعی است که بخواهد

رضایت او را جلب کند و تسلیم اوامر و نواهی او باشد.

همچنین اگر کسی اولیای خدا را دوست داشته باشد، طبعاً به متابعت از آنها می‌پردازد و در پی جلب رضایت آنها برمی‌آید. اولیای الهی، همواره در پی ارزش‌ها بوده‌اند و با صدآرزوها مبارزه می‌کرده‌اند. کسی که آنها را واقعاً دوست داشته باشد نیز، باید چنین خصلتی داشته باشد.

در یکی از آیات قرآن، لازمهٔ دوست داشتن خدا، پیروی از دین خدا و رسولش دانسته شده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

علامهٔ طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل این آیه می‌گوید: «دوست داشتن هر چیز، مستلزم دوست داشتن همهٔ متعلقات آن است و موجب خضوع و تسلیم در برابر هر چیزی که از جانب محبوب است می‌شود»^۲

عقل و عشق در حماسهٔ کربلا

اکنون که مراد از عشق و عقل به خوبی روشن شد، باید گفت اصحاب عاشورا از عشقی راستین به خدا برخوردار بودند و از این رو، عشق آنها با عقلشان که بر سلامت فطری خود باقی بود، کاملاً هماهنگ بود و هرگز عشق و عقلشان در تعارض با هم قرار نگرفتند. آنها سخت‌ترین راه‌ها را انتخاب کردند؛ زیرا عقل الهی آنها، ارزشمندی آن راه را درک کرده بود و چون آن راهی پرارزش تشخیص دادند، انتخاب کردند؛ پس این راه، کاملاً مورد تأیید عقل الهی آنها بود. سپس از آنجا که ارزش بزرگی را در این راه دیدند، با تمام وجودشان به آن عشق ورزیدند و با قدرت تمام آن راه را پیمودند. پس هیچ تقابلی در اصحاب عاشورا، میان عشق راستین و

۱. آل‌عمران: آیهٔ ۳۱.

۲. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۵۸.

عقل الهی‌شان وجود نداشت؛ چراکه عشق آنها ارزش محور و حق مدار بود. یکی از شواهد این ادعا، هنگامی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام در مسیر کربلا، خبر شهادت خود را دادند. فرزند برومندش، حضرت علی اکبر علیه السلام، ابتدا سؤال از حق بودن راهشان کردند: «أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟» آیا ما بر حق نخواهیم بود؟!^۱ یعنی قبل از هر چیز، حق بودن و ارزشمند بودن این راه برایشان مهم بود. هنگامی هم که حضرت در پاسخ فرمودند ما برحقیق، علی اکبر علیه السلام علاقه خود را به شهادت در این راه نشان دادند و بیان کردند که هیچ ابائی از کشته شدن ندارند.^۱ این یعنی عشق علی اکبر علیه السلام به مرگ، مبتنی بر حق بودن آن بود و چون راه، راهی عقلانی و بر حق بود، محبت علی اکبر علیه السلام به آن تعلق گرفته بود؛ پس هرگز عشق او، عشق حق سوز و عقل برانداز نبود.

اما یکی از مواردی که در حادثهٔ عاشورا، تصور می‌شود که عشق و عقل در برابر یکدیگر قرار گرفته است، داستان به شریعه رفتن حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام است. معمولاً گفته می‌شود که عشق ابوالفضل علیه السلام به برادرش و اهل حرم باعث شد که با وجود تشنگی آب ننوشد و لب تشنه از فرات برگردد؛ حال آنکه به حکم عقل، باید آب می‌نوشید! در اینجا باید دقت کافی بشود تا مراد از عشق و عقل، مطابق با مفاهیمی که در بالا گفتیم روشن شود.

اول باید این سؤال را مطرح کنیم که آیا عقل فطری و خدادادی انسان، این کار حضرت ابوالفضل علیه السلام را تحسین می‌کند و با ارزش می‌شمارد یا ضدارزش می‌داند؟ مسلم است هر عقل سالمی که بر فطرت خدادادی‌اش باقی است، برای این وفاداری حضرت عباس علیه السلام ارزش فوق‌العاده‌ای قائل است و آن را بی‌نهایت تحسین می‌کند؛ پس چگونه می‌توان گفت کار حضرت مورد تأیید و تحسین چنین عقلی

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰ - ۲۷۹.

نیست؟!

آری اگر از منظر عقل‌های دنیازده منفعت‌گرا نگاه شود، آن کار عاشقانه حضرت تأیید نمی‌شود؛ چراکه چنین عقل‌هایی، تنها دنبال منفعت‌های دنیایی زودگذر هستند. این عقل‌های دنیامدار، نه تنها آن وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام را تأیید نمی‌کنند، بل که اساساً با قیام امام حسین علیه السلام مخالف هستند و آن را خلاف عقل و منطق دنیامحور می‌دانند. این عقل‌های دنیامدار، عقل‌های بنی‌امیه‌ای هستند که نگاهشان فقط به دنیا بود و برای ارزش‌ها هیچ احترامی قائل نبودند. مطابق با چنین عقلی بود که عمرسعد به هوای حکومت ری، بالاترین ارزش‌ها را زیر پا گذاشت و به جنگ با امام زمان خویش مبادرت کرد. در روز تاسوعا نیز، هنگامی که شمر ملعون، امان‌نامه‌ای را به ابوالفضل العباس علیه السلام نشان داد و حضرت آن را نپذیرفتند، مسلماً از منظر عقل دنیازده امثال شمر و عمرسعد این کار غیرعاقلانه بود؛ اما آیا کسی که دارای عقل سالم الهی باشد، ارزش این وفاداری را درک نمی‌کند؟ مسلم است که هر عقل سالمی، این وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام و اصحاب عاشورا و استقبالشان را از مرگ، بسیار ارزشمند می‌داند؛ در نتیجه، وفاداری حضرت ابوالفضل علیه السلام چه در تاسوعا و چه در روز عاشورا کنار شریعه فرات، مورد تأیید و تحسین عقل سالم فطری است و تقابلی میان عشق و عقل آن حضرت وجود نداشت.

ممکن است گفته شود که اگر حضرت آب می‌نوشیدند، قدرت بیشتری برای مبارزه و دفاع از حرم اهل بیت علیهم السلام پیدا می‌کردند؛ لذا عقل حکم می‌کرد که آب بنوشد؛ اما چنانکه در ابتدای این مقال بیان شد، آن چیزی که اصحاب عاشورا را به سخت‌ترین کارها سوق می‌داد و قدرتی فوق‌العاده در آنها ایجاد می‌کرد، نیروی عشق و محبت‌شان بود. چنین نیرویی بود که باعث شد آنها با لب‌هایی خشکیده و جسم‌هایی رنجور، بی‌مهابا بر دشمن بتازند و حماسه‌ای تاریخ‌ساز خلق کنند. این

نیروی عظیم، در وجود حضرت ابوالفضل علیه السلام بود که او را تا آن لحظه عاشورا، علی‌رغم آسیب‌های جسمی فراوان، پرتوان و قدرتمند ظاهر ساخته بود. اکنون اگر ابوالفضل علیه السلام غفلت می‌کرد و آب می‌نوشید، هرچند بدن تشنه‌اش سیراب می‌شد، هنگامی که به یاد لب‌های تشنه اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌افتاد، بازوانش از شرمندگی سست می‌شد؛ چراکه نتوانسته بود شرط عشق، معرفت و وفاداری را بجای آورد.

پس نه تنها حضرت ابوالفضل علیه السلام با اظهار وفاداری‌اش و نوشیدن آب، قدرتش را از دست نداد، بلکه از آنجا که احساس می‌کرد شرط عشق و محبتش را بجای آورده است، نیروی دوچندانی پیدا کرد. این نیروی عشق و محبت، در آن حضرت، آنقدر شدید بود که حتی با جدا شدن دستهایش از بدن، دست از مبارزه برداشت و همچنان با دست‌های بریده و مشک بر دندان پیش می‌رفت. تنها زمانی حضرت ابوالفضل علیه السلام از حرکت ایستاد که مشک آبش دریده شد، شرمنده اطفال تشنه‌لب حسین علیه السلام گشت و عمودی آهنین بر فرق مبارکش وارد شد؛ اما از آنجا که آن حضرت شرط عشق و معرفتش را بجای آورده و نمره قبولی گرفته بود، به خود اجازه داد که در آخرین لحظات زندگی، امام حسین علیه السلام را برادر خطاب کند و از او بخواهد که بر بالینش حضور پیدا کند و چشمانش به دیدار جمال یار روشن گردد.

در دیده به جای خواب، آب است مرا زیرا که به دیدنت شتاب است مرا
گویند بخواب تا به خوابش بینی ای بی‌خبران! چه جای خواب است مرا